

ساختار و پیکره شهر در شعر معاصر

صدیقه سلیمانی* - استادیار دانشگاه پیام نور واحد گرمسار، سمنان، ایران.
یوسف عالی عباس آباد - استادیار دانشگاه پیام نور واحد سمنان، سمنان، ایران.

چکیده

Structure and body of city in contemporary poetry

Abstract

Subject of the paper is structure of city in contemporary poetry. The study sought to answer the question of what the contemporary poets thought functions. It is hypothesized that the poets of the political situation, social, cultural, have certain items that are special And his thoughts poured into the city or to have founded the city and Utopia. The research method is descriptive - analytical research and data collection tools: library studies and documents have benefited. In this study, also using text analysis method, first of all components that were associated in some way with the subject of books as text, data collection, and analysis were investigated. Procedures governing the contemporary poetry of the city and its concept are described briefly.

Keywords: poetry, architecture, figure, city.

موضوع مقاله ساختار و پیکره شهر در شعر معاصر است. پژوهش در پی جواب دادن به این سؤال است که شهر در اندیشه شاعران معاصر چه کارکردی دارد. در واقع مساله این است که در تدوین و سرایش شعر در دوران معاصر چه رویکرد یا نگاهی به شهر وجود داشته و با دیدگاه حاکم بر اذهان شعرا و اندیشمندان حوزه ادب فارسی، چگونه تبیین شده و دارای چه مفاهیمی است. فرضیه بر این است که شاعران بنا به وضعیت سیاسی، اجتماعی، فرهنگی خاصی که داشته اند، تلقی های خاصی از آن داشته اند و اندیشه های خود را در قالب شهر ریخته و یا دست به تأسیس شهر و آرمانشهر زده اند. روش تحقیق پژوهش حاضر توصیفی - تحلیلی است و از ابزار گردآوری داده: مطالعات کتابخانه ای و اسنادی بهره برده است. در این پژوهش نیز با استفاده از روش تحلیل متن، ابتدا تمام مؤلفه-هایی که به نوعی با مبحث کتاب ارتباط داشتند، به عنوان داده های متن گردآوری، سپس به تحلیل آنها پرداخته شد. در پایان رویه های حکام بر شعر دوران معاصر را از شهر و مفهوم آن، به اختصار اشاره شده است.

واژگان کلیدی: شعر معاصر، ساختار، پیکره، شهر.

هر شاعری که سخن گوی زمان خویش بوده است دربارهٔ مسایل موجود به صورت‌های گوناگون اظهار نظر کرده است. گاه خشم و نفرت خود را نشان داده، گاه هم‌نوا و هم‌آوا با حوادث تاریخی گریسته و با طبیعت و روزگار و مردم همدلی کرده است. یکی از مواردی که در این زمینه و در این گونه جستارها چشم و هوش خواننده را به خود جلب می‌کند، «شهر» و هویت آن در شعر معاصر است. در شعر که منطق کلامی خاصی دارد و بنا به اظهار نظر بسیاری از صاحب‌نظران، نتیجهٔ انتزاع، خلیش ذهنی و تخیل انسان است، «شهر» چگونه ترسیم شده است. بدیهی است با مطالعهٔ تمام ابعاد شعر، پیکرهٔ شهر به نیکی ترسیم می‌شود. اینکه چه بخش‌ها و چه وجه‌هایی دارد. در چه مفاهیمی به کار رفته است. آیا «شهر»، نتیجهٔ انتزاع است یا همان شهری است که شاعر در آن زندگی می‌کرده و به دلیل مسایل خاص، آن را در ذهن و زبان خود ترسیم کرده است.

مواد و روشها

یکی از روش‌هایی که امروزه در تحقیقات علوم گوناگون، مخصوصاً علوم انسانی به کار گرفته می‌شود و ابزار نسبتاً کارآمدی در مطالعات به شمار می‌رود، روش تحلیل محتوایی (Content Analysis) است. در این روش، پژوهشگر، با استفاده از مطالعه و ابزارهای کمکی آن، به داده‌هایی از یک‌متن دست می‌یابد تا با استفاده از آنها، به اثبات یا رد فرضیات خود بپردازد. در این پژوهش نیز با استفاده از روش تحلیل متن، ابتدا تمام مؤلفه‌هایی که به نوعی با مبحث کتاب ارتباط داشتند، به عنوان داده‌های متن گردآوری، سپس به تحلیل آنها پرداخته شد. این داده‌ها به دوصورت مورد استفاده قرار گرفته‌اند: یا به صورت مستقیم؛ که در این حالت، به صورت صریح و مستقیم به موضوع پژوهش ارتباط داشته‌اند و یا به صورت غیر مستقیم؛ که در این حالت، داده‌ها تحلیل و تأویل شده و به کار گرفته شده‌اند. صورت اول همان واژگان، اصطلاحات، ترکیب‌ها و تصویرهای

تاریخ معاصر ایران، از پرجنب و جوش‌ترین و پرحادثه‌ترین دوره‌هایی است که ایرانیان تجربه کرده‌اند. بیشتر کتاب‌های تاریخی و جامعه‌شناسی (در ابعاد سیاسی، جامعه‌شناسی و فردی) به نحوی به این مسئله اشاره کرده‌اند و یا دراصل برخاسته از چنین دورانی هستند. شعر معاصر که آینهٔ تمام‌نمایی از آرزوها، خواسته‌ها، خیزش‌ها، تفکرها و مسایلی از این دست است، یکی از مهم‌ترین منابع برای مطالعه دربارهٔ تاریخ معاصر و اتفاقاتی است که در آن افتاده است. این اتفاقات بسیار مهم هستند. مباحثی که در جامعه‌شناسی و سیاست اروپا مانند: ملت، وطن، سیاست، اجتماع، دفاع، و ... مدار و مرکز بحث و نقادی است در شعر ایرانی نیز به کار رفته، مضاف بر اینکه به ریزترین و در عین حال مهم‌ترین زیرمجموعه‌های تاریخ و فرهنگ کهن و جدید ایران نیز عطف توجه شده است. دلیل کاربرد وسیع این‌گونه مباحث و نظریه‌ها بیشتر به «زمان» مربوط می‌شود، یعنی تاریخ معاصر ایران در زمانی است که منعکس‌کنندهٔ مسایل خاص هویت‌بخش بوده است. در هنگام بحث از مطالب تاریخی، سیاسی و فرهنگی و یا زبانی در کتاب، توضیح‌های بیشتری در این زمینه داده شده است. زمانی که شعر معاصر ایرانی را بررسی می‌کنیم در شعر بعضی از شاعران به وسعت و اهمیت مطلق این مباحث پی‌می‌بریم. به عبارت دیگر، آن شاعران با قدرت شاعری و تعهدهای اجتماعی و فردی خود، مسایل و مشکلات سرزمینی را طرح می‌کنند و یا درگیرودار مسایل و مشکلاتی هستند که در سطح جهان با عنوان کلی «هویت ملی» به کار برده می‌شود. این مسئله به شاعران محدودی اختصاص ندارد؛ ولی در شعرهای نیما یوشیج، احمد شاملو، مهدی اخوان ثالث، فروغ فرخزاد، محمدرضا شفیعی کدکنی، منوچهر آتشی و تا حدود زیادی سهراب سپهری وجود دارد. همچنین طعن‌ها یا آبرونی‌هایی که در شعر این شاعران به کار رفته، بسیار جای تأمل دارد و دارای مفاهیم

بدیع شعری، ترکیب‌ها و تصویرهایی است که شاعر ساخته و در برخی از موارد آنها را نماد یا سمبل چیزی قرار داده یا با استفاده از فرهنگ جهان (مانند مسایل مربوط به مسیحیت، موسیقی غربی و اسطوره‌های یونانی و مسایل مربوط به عرفان و آیین بودایی) مقصود خود را در ورای ابهام و ایهام شاعرانه ذکر کرده است. صورت دوم، که احتیاج به تحلیل بسیارزادی داشته، استخراج نمادها، سمبل‌ها و یا ایماژهایی است که شاعر در زمانی اقدام به سرودن شعر کرده است که روشن‌تر از آن نمی‌توانسته است سخن گوید. در این صورت شاعر از نمادهای رایج و مصطلح استفاده نمی‌کرده؛ بلکه خود با استفاده از زبان فارسی و توانایی بالقوه آن، «نمادسازی» می‌کرده است.

مبانی نظری و بیان یافته‌ها

شعر معاصر بنا به توان و ظرفیتی که می‌توانست در گذر تاریخ داشته باشد، آینه‌ای تمام‌نما از تاریخ ایران و جهان است. هر شاعری به علت جریان شعری که بدان باز بسته است - مانند سمبولیسم اجتماعی در اشعار اخوان ثالث، شفیعی کدکنی، فروغ فرخزاد، یا شعر ناب که تأسیس آن به دست منوچهر آتشی بود، یا حجم‌گرایی که یدالله رویایی مرشد آن محسوب می‌شود - افکار خود را در شکل و شمایل شاعرانه مطرح کرده است. یکی از مفهومی‌ترین رویکردهای شاعران به «شهر» اشاره به شهرهایی است که در گذر تاریخ از اهمیت خاصی برخوردار بوده‌اند. هنگام بررسی آن، میزان تشخیص این نوع شهرها مشخص می‌شود.

۱. شهرهایی که باستانی‌اند:

«شاور». نام رودخانه‌ای در شوش دانیال است. فریدون توللی، مدت‌ها به حفاری و ناظر حفاری‌های این شهر باستانی بوده است. فریدون توللی، در سال ۱۲۹۸ در شیراز به دنیا آمد. در سال ۱۳۲۰، پس از اخذ لیسانس به شیراز بازگشت و در اداره فرهنگ فارس (آموزش و پرورش) در امور باستان‌شناسی به کار اشتغال ورزید. در سال ۱۳۲۵ به اداره کل

باستان‌شناسی تهران منتقل شد و مأموریت نظارت بر کاوش‌هاش شوش تحت ریاست پرفسور گریشمن فرانسوی را دریافت کرد. در بهمن همین سال، قطعه «باستان‌شناسی» را با توجه به اندیشه شعر نیمایوشیج سرود (رک، پرهام: امید در کام نومیدی ۳۱-۷۶).

«مقبره دانیال». دانیال یکی از انبیای بنی‌اسرائیل است. از وی اطلاعات چندانی در دست نیست. در سال سوم سلطنت یهوایقیم (در سال ۶۰۵ ق. م) به بابل به دربار نبوکد نصر به اسارت برده شد و کلدانیان او را بلطشصر موسوم نمودند و وی بر علوم کلدانیان واقف گردید و در حکمت بر آنان فزونی یافت. در دوره کورش نیز مورد لطف او بود. پس از استیلای ایرانیان بر بابل، داریوش، دانیال را وزارت داد و بعد به سبب سعایت حاسدان و پایداری در دین خود به کنام شیرها افکنده شد؛ اما به طریق معجزه‌آسایی رهایی یافت. دانیال در عهد عتیق نام دومین پسر داود است که مادرش ابیجیل بود و در کتاب دوم سموئیل به نام گیلاب خوانده شده است. گفته می‌شود که مدفن دانیال در شهر شوش خوزستان است. گویند در زمان خلافت عمر، بقایای جسد دانیال از شوش به کنار رود شاور، مجاور تپه‌های تاریخی شوش، منتقل شد. (رک، مصاحب: دایرةالمعارف فارسی ۹۵۴)

آن شب ز دشت باختران، باد بی‌درنگ / می‌کوفت گرم و چیره بر آن قلعه بلند / وز بقعه بر کرانه شاور دیرسال / فانوس دانیال / با لرزشی نژند / می‌تافت بر سپیدی مهتاب نیم‌رنگ (توللی، رها، ص ۱۸۶-۱۸۷).

«شوش». اخوان به شکوه و شوکت آن اشاره کرده است:

شوش راه این شهره شهر باستان را با همه شوکت / چون نگینی پرتلألو، دیده بر انگشتر مغرب / این اتاقه اورمزدی، تاج هفت امشاسپندی را (اخوان، سواحلی ۹۷).

«ستخر». در منابع اسلامی به صورت «اسطخر»

و «اصطخر» نیز نوشته می‌شود، شهر قدیم فارس بود که ویرانه‌های آن در ۷ کیلومتری غرب تخت جمشید در دره رود پلوار، کنار راه شیراز و اصفهان موجود است. در روایات ایرانی، بنای استخر و تخت جمشید به شاهان اساطیری چون هوشنگ و جمشید و کیخسرو نسبت داده شده است و حتی گفته‌اند که سلیمان به کمک اخبه، این شهر را بنا نهاد؛ ولی ظاهراً استخر پس از خراب شدن تخت جمشید به دست اسکندر مقدونی ساخته شد و از شهرهای عمده فارس گردید و شاهان ساسانی از این شهر برخاستند. معبد اناهید در این شهر قرار داشت و در دوره ساسانیان مرکز دینی و سیاسی ایران بود. از بناهای تاریخی استخر، علاوه بر تخت جمشید، می‌توان از نقش رجب و نقش رستم نام برد. در کاوش‌های باستان‌شناسی، آثار هخامنشی و ساسانی، نیز ظروف اسلامی در آن ناحیه به دست آمده است (مصاحب، دایرة المعارف فارسی ۱۲۶). در شعر آتشی، به استخر و اهمیت باستانی آن و پدیده قاجاق آثار ایرانی اشاره شده است:

شهر شکست خورده زیر چکمه فاتح الفاتحه!
پیروزیان امروز/ و دختران «فیروزان‌ها»/ دوشیزگان
دیروز/ در کوچه‌ها رها/ و در جوال شترها/ خاک
خرابه‌های دارا/ دست بریده شاپور/ و بیستون مکتوب/
در سامسونیت قاجاقچی‌ها/ و استخر و شوش هم/ در
برگ کوچک چکی فکس شد به/ آن طرف دنیا/ «آه
ای اهورا!»/ ایمن بدار سرزمین مرا از دروج! (آتشی،
مجموعه اشعار ۱۳۲۲-۱۳۲۳)

«قادسیه». نام محلی است در پانزده فرسنگی شهر کوفه که در سال ۱۴ هجری قمری، برابر با ۶۳۶ میلادی در آن محل بین سپاه ایران به فرماندهی رستم فرخزاد و سپاه اعراب به فرماندهی سعد بن وقاص، جنگی در گرفت که چهارروز به طول کشید. در این جنگ، رستم فرخزاد به دست عربی به نام هلال بن علقمه کشته شد و درفش معروف کاویان به دست اعراب افتاد. پس از این جنگ، تمام ایران به دست اعراب افتاد. سپهری، فتح قادسیه را یکی

از موارد «بدی» و کفر و یکی از علایم ظهور منجی، دانسته است:

ولی هنوز کسی ایستاده زیر درخت/ ولی هنوز
سواری است پشت باره شهر/ که وزن خواب خوش
فتح قادسیه/ به دوش پلک تر اوست. (سپهری،
هشت کتاب ۳۲۲)

«ایران‌شهر». (= کشور ایران) به معنی سرزمین آزادگان است. ایر، در لغت به معنی آزاده و نسبت به آن ایران است. ایرانیان باستان به سرزمین اصلی و نخستین خویش «ایران‌ویج» یا «ایران‌ویج» می‌گفتند. در شاهنامه، «شهر» دقیقاً به معنی «کشور» امروزی به کار رفته است:

تیر آرش را سوارانی که می‌رانند بر جیحون،/ به
دیگر نیمروزی از پی آن روز/ نشسته بر تناورساق
گردویی فرودیدند/ و آنجا را از آن پس مرز ایران شهر
و توران باز نامیدند (کسرای، مجموعه شهرها ۷۶)

آه! دیگر اکنون آن عماد تکیه و امید ایران‌شهر/
شیرمرد عرصه ناوردهای هول،/ گرد کند اومذ/ پور
زال زر، جهان‌پهلوا/ ... (اخوان، سه کتاب ۸۱)

با صدای ناله زنجیرها از خویش می‌پرسیم/ فاتح
این هفت خوان سهمگین قرن آیا کیست؟/ از
کدامین مرز ایران‌شهر آیا ریاست افزاد؟ (شفیعی
کدکنی، آینه‌ای برای صداها ۱۱۸)

«سمنگان». یکی از شهرهای خراسان بزرگ و ناحیه تخرستان بود. رستم برای یافتن رخس که به شهر سمنگان می‌رود. با تهمینه دختر شاه سمنگان ازدواج می‌کند. سهراب حاصل این ازدواج است:

رستم کجا و شهر سمنگان کجا؟! نیروی چیست
این/ کو را چنین به سوی شبستان ما کشد!
(کسرای: مجموعه شعرها ۶۲۴)

کسرای شاعر سیاسی و کمونیست بود. دنبال مرام، ایده و امید توده‌ای‌ها بود. از طرح شهر سمنگان، رستم و رفتنش به آن شهر و به دنیا آمدن سهراب، ایده‌های ایدئولوژیک و حزبی را دنبال می‌کرد. او همواره به «امید به آینده» و گشایشی که نتیجه تلاش و کوشش انسان هاست، اعتقاد فراوان داشت.

یادآوری می شود که «امید» و «کار» از مؤلفه های اصلی توده ای ها بوده است.

«جندی شاپور». شهری در بین شوشتر و دزفول. در زمان ساسانیان از اهمیت فراوانی برخوردار بوده است. جندی شاپور، کرسی خوزستان بود و تا زمان منصور، خلیفه عباسی مدرسه پزشکی بزرگ آن که بختیشوع، پزشک نصرانی، آن را تأسیس کرده بود، شهرت داشت:

باورت نیست؟/ بیا و بنگر/ گزر ز نزدیک
همی ترسی، بنگر از دور/ پوست آکنده به کاه/ اندر
باد/ روی دروازه جندی شاپور/ پیکر مانی/ زندیق بزرگ/
آن پیام آور زیبایی و نور. (شفیعی کدکنی: هزاره دوم
آهوی کوهی ۵۰)

«ارگ بم». قلعه باستانی شهرستان بم بود. بم (از شهرهای استان کرمان است)، در دوره ساسانیان ساخته شده و از همان دوره دارای اهمیت سوق الجیشی و بازرگانی بوده است. قلعه آن در قرن ۴ ه. ق معتبر و سدی در مقابل مهاجمان شرقی بود. در سال ۱۱۳۱ ه. ق محمود افغان بم را گرفت؛ ولی به سبب شورش که در قندهار رخ داد، آن را رها کرد. در سال ۱۱۳۴ ه. ق دیگر بار آن را تصرف کرد و شهر تا ۱۱۴۲-۱۱۴۳ که نادرشاه افشار قدرت افغانه را درهم شکست در دست آنان ماند. نادرشاه بر استحکامات آن افزود. در همین شهر بود که آقامحمدخان قاجار لطفعلی خان زند را در سال ۱۲۱۰ ه. ق دستگیر کرد و به یادگار پیروزی خود، مناره ای از کله های ۶۰۰ تن از مخالفان خود برافراشت. ارگ بم، کهن ترین باروی خشتی جهان بود که در سال ۱۳۸۲ شمسی، در ساعت ۵ صبح، روز ۵ دی ماه، بر اثر زلزله ۶/۵ ریشتری، درهم فروریخت و قسمت های اعظم آن از میان رفت:

... اخبار این بار/ در ساعت شش و اندی ریشتر
کیهانی/ چنان بلند و غران برخاست/ که خشت و
سنگ پریدند از جا/ آدر روز پنج ساعت پنج صبح
فصل سفید ۸۲/ البته/ بعد از سگان و اسبان/ و
چشم های بسته بیدار بازارگان/ و بانگ و بال بال

تمام مرغان/و گفت: بام بلند بم فروریخت:/ بمب!
باروها - وارونه - شدند:/ چاه/ نزدیک بهت قافله های
طلسم شده در نیمه راه/و زیر گوش های دهان شده
زیر آوار/ «هی های! هو، هو!»/ و گفت، جن کوچک
به جن بزرگ:/ که هیچ اتفاق تازه نیفتاده/ بم شد!
... بی بم ایران و/ بی بام/ تاریخ نیز نصف سرش را
از دست داد/ کیهان جایی که زلزله هرگز نیامده
بود آگواه: ارگ بم = دوهزار سال محکم! / بر اشتباه
نجومی تقویمش خط ترمز کشید/ چنانکه زلزله خط
زد بم را/ و هزاره ادواب و آدم را. (آتشی، مجموعه
اشعار ۱۸۷۸-۱۸۷۹)

«شهر سوخته». تپه های متعددی به مساحت دو کیلومتر نزدیک زاهدان به زابل، بین آبادی تاسوکی و دوراهی زاهدان به مشهد. مشتمل بر آثار و ابنیه مدفون در سفال های ادوار ماقبل تاریخ است. در شعر آتشی، تشبیه، خرابه های بم، به شهر سوخته، شدت و هولناکی زلزله است که چنان همه چیز را نابود کرده که انگار خرابه های ماقبل تاریخ است:

خرابه؟ نه! کمتر - خیلی کم/ کم/ کم/ بم/ تا:/ مانند
باستانگی جیرفت و شهر سوخته/ فردا/ پس فردا/
ریبل شود خاکش/ در جستجوی سفالی فرسوده
(همان، ۱۸۸۱).

شهر پدیده ای است که به سبب رشد جمعیت آن، نیاز به امکانات و وسیع شدن دایره رفاه و ترقی، دارای پیکره خاصی است. تمام بندگان این پیکره نیازمند مدرنیسم و گاهی جهانی شدن است. انسان شهری خواهان مدرنیته و تمام ارکان آن است. به این سبب در ابتدا مدرنیسم و مراتب آن بسیار خوب و متابع خواست و نیاز انسان به نظر می رسد. در جوامعی که گام به گام به سمت و سوی مدرنیسم رفته اند، این مسئله تا حدی به همین گونه است، یعنی تفاوت چندانی با خواست درونی و امیال بشری ندارد؛ بلکه تماماً در جهت برآوردن نیازهای آنان است؛ اما در جوامعی که به صورت ناگهانی و ناآشنا با اصول مدرنیسم و مهیا نبودن بستری برای

آن، دچار ازهم گسیختگی و ناهنجاری شده‌اند. در این موارد شهر، مدرنیته، افسارگسیختگی آن و تمام قوانین جاری با آن با ذات و نهاد درون بشری منافات دارد و انسان در این شهرها فطرت، منش و پاکی و آزادی را با زنجیرها و اسیری‌ها عوض کرده است. گاهی برای این گونه موارد، گریز از شهر و پناه بردن به روستا چاره کار شده است. شاعران معاصر به این مسئله مهم و بنیادی رویکردهای مختلف و متفاوتی داشته‌اند.

۱. برخی از شاعران به صورت تئوری نیز با «شهر» و پدیده شهر عناد ورزیده‌اند. شاملو، انسان را شیطانی می‌داند که خدا را به زیر آورد و بر جهان و طبیعت مسلط شد:

انسان - شیطانی که خدا را به زیر آورد، جهان را به بند کشید و زندان‌ها را درهم شکست! کوه‌ها را درید، دریاها را شکست، آتش‌ها را نوشید و آب‌ها را خاکستر کرد! (شاملو، مجموعه آثار ۲۷۲)

اخوان شهر را ظهور جهان مدرن معاصر می‌داند: «اخوان شهر را به عنوان الگوی اساطیری زمان ما و تمدن سودجویانه کنونی، مورد انتقاد قرار می‌دهد. و مقایسه پنداشت حماسی خویش و اسطوره‌بری از حماسه شهر، در طنزی گزنده، این پرستندگان سوداگر را به خدای پرفتوحشان سوگند می‌دهد که یک چند شهر فتح شده را به آن گذشته ستودنی بازگردانند؛ اما اخوان به خوبی می‌داند که این فاتحان غاصب، به هیچ وجه خیال بازگشت از متصرفاتی را که به یمن شبیخون پیروزشان به دست آورده‌اند، ندارند. از آن رو، در روند آن تقابل جوانمردانه حماسی، پهلوانان اساطیرش را به نبرد این شهر [نشینان] می‌فرستد.» (رشیدیان، بینش اساطیری در شعر معاصر فارسی ۱۱۲-۱۱۳):

بیا بید آی مردم! با شما هستم / شما سوداگران و فاتحان شهر من / اکنون شده شهر شما، ناچار / درین تنگ غروب تارکه خرد و خسته جان برگشته‌اید از کارت‌ان، / پیکار نفرت بار در بازار / خطابی با شما دارم / خطابی روستایی-وار / ازینجا، از فراز برج خود، این

برج غربت، برج زهر مار ... / دگر می‌خوام / از این مکمن وحشت فرودآیم / ... (اخوان، سه کتاب ۳۱)

مشیری شعری به نام «شهر» دارد. (رک، مشیری، بازتاب نفس صبحدمان ۱۵۵۹-۱۵۶۱) «شعر قصیده‌وار «شهر» که نام کتاب «تصبح تابناک اهورایی» از مصراع نخستین آن گرفته شده است، غم‌نامه خردمندان است.

بافت توصیفی شهر در تصویرهای دوباره خود، نگاه دوگانه پندار به محیط اجتماعی و بهتر بگوییم جامعه شهری را با حسرت و دریغ نشان می‌دهد. یک سوی پرده «صبح تابناک اهورایی» همراه با کلمات درخشان و پرتألویی نقاشی شده است و سوی دیگر رنگ خاکستری سرد و پنهان در جامعه پر از تضاد، شعر غنایی حزن‌انگیزی را ساخته است. (شاکری‌یکتا، آسمانی‌تر از نام خورشید ۶۱۹/۱) قبرستان، در شعر «دیدار در شب» فروغ، سمبل شهر و جامعه است. (شمیسا: راهنمای ادبیات معاصر ۲۹۱):

چیزی نبوده‌ام / و عشق و میل و نفرت و دردم را / در غربت شبانه قبرستان / موشی به نام مرگ جویده است. (فروغ: دیوان اشعار ۳۷۰)

۲. شاعران معاصر در بعضی مواقع، «روستا» را نماد پاکی، صمیمیت و انسان دوستی قرار داده، راه نجات انسان را از بحران شهری در پناه بردن به روستا تشخیص داده‌اند:

سوز غریب مهاجر، در شعر «غریبانه» شاملو، استعاره از شهر و صنعت و مدرنیسم، در برابر پاکی و بکر بودن روستاست:

دیری ست تا سوز غریب مهاجم / پا سست کرده است / و اکنون / یال بلند یابویی تنها / که در خلنگ‌زاران تیره / به فریاد مرغی تنها / گوش می‌جناند / جز از نسیم مهربان ولایت / آشفته نمی‌شود (شاملو، مجموعه آثار ۷۳۱).

اسب تندیس، در شعر «گلگون‌سوار» آتشی، نماد شهر است. «شهر و زندگانی شهری برای آتشی،

یک‌آغوش مهربان، یک جایگاه امن، یک اندام یا اندام‌واره ارگانیک بی‌شیله پيله و یا یک ساختار نژاده نیست. حتی در چشم او اکثریت اجتماع که در بدو ورود به شهر، سادگی روستایی داشته‌اند، اکنون در کشاکش زندگی و پا بر دوش هم گذاشتن برای صعود از نردبان مقام و ثروت، یک ساختار نارگانیک و دارای قیافه نامطبوع وصله ناجور و ناگریز دل‌آزارند.» (تیمی، پلنگ درّه دیزاشکن ۱۹۵-۱۹۷):

آن سوی تو/ در جنب و جوش میدان/ اسبی به بوی خصمی نامریی/ سم کوید/ و سوی اسب یال افشان تندیس/ شیهه کشید (آتشی، مجموعه اشعار ۱۸۱).

۳. نمادهای شهر و بی‌رحمی مدرنیته

مزور یا شیطان در منظومه «خانه سربویلی» نیما، می‌تواند نماینده یا سمبل زندگی شهری یا جهان مدرن باشد. هرچند نیما شیطان را از شهریان می‌داند؛ آیا تنفر نیما از شهر و شهریان چنان است که آنان را شیطان می‌داند؟ اما نیما نشان می‌دهد که گاه گریزی همه‌سویه از انسان‌ها به طور کلی دارد. زیرا آنان را در چنبره یک-زندگی حیوانی می‌بیند، یعنی در اینجا افزون بر اینکه شیطان می‌تواند به نوعی سمبل شهر یا زندگی شهری باشد، نشان دهنده حالتی از تناقض درونی شاعر هم می‌تواند باشد، یعنی چهره دیگر شخصیت شاعر، چهره‌ای که می‌تواند پلید باشد. به شکل شهر، که شاعر از آن بیزار است، نمود می‌یابد. (رک، فلکی، نگاهی به شعر نیما ۵۴-۵۷):

آن مزور کرد با در آشنا چنگال و ناخن‌های خون‌آلود/ پس به چنگال و به ناخن کرد آغاز خراشیدن و آنچنان کاندرا بلایی سخت می‌زبید ... (نیما، مجموعه کامل اشعار ۲۴۶)

آسفالت خالص، استعاره از بی‌رحمی مدرنیته و جهان معاصر است:

اگرچه این گل/ سخن سرخ با من می‌گوید/ اگرچه این چنار/ با انگشتان سبز/ بهای یک‌معاشقه را اعلام می‌دارد/ و زبان‌ها می‌کشد/ این نارون پر از گنجشک/ من اما سراسر آسفالت خالصم/ و از شهری

پر شده‌ام/ با اتوبان‌ها و خیابان‌ها و ماشین‌ها/ تا نوبت دیدار به چشمان گیجم بدهم/ اتوبوس‌ها و متروها پر از آدمیانند/ آدمیان بیش از آن‌ها پر از اتوبوس و مترو (همان، ۱۶۵۳).

الکل و افیون، ره‌آورد تمدن جدید بشری و آزادی افسار گسیخته است که تمام کشورهای جهان را از پیشرفته تا عقب‌افتاده در سیطره خود قرار داده است. در این شعر نگرانی شاعر از حکومت و سلطه وحشت‌بارترین عناصر تمدن بر جهان و از بین بردن عواطف انسان‌ها، مطرح شده است:

دلا پوسید دنیا، خون مردان شد کثیف از الکل و افیون/ نخواهی جست دیگر دل، نخواهی دید دیگر خون

دلا گندید دیگر خون گرم زندگی در کوچه‌های شهر ... (آتشی، مجموعه اشعار ۳۴۴)

یادآوری می‌شود در شعر منوچهر آتشی مسئله قاچاق و قاچاقچی‌ها، به صورت گسترده بازتاب یافته است. به سبب آشنایی شاعر با محیط جنوب، مخصوصاً خلیج فارس که یکی از مبادی مهم قاچاق کالا، ارز، نفت، بنزین، انسان و ... است، این موضوع هم به صورت تصویرهای شاعرانه و غیر شاعرانه ذکر شده است:

چه سوت و کور است این دنیا! چه خانه‌های زشتی می‌سازند/ - امروزیان پیروز -/ بی‌دخمه‌ای برای موشی/ که نقب داشته باشد به گنج شهر زمرد/ و مهره‌ای بی‌آورد سوزان/ از سینه ریز «هلن»/ یا گردن گزیده کلوپاترا/ شهر شکست خورده زیر چکمه فاتح الفاتحه! پیروزیان امروز/ و دختران «فیروزان‌ها»/ - دوشیزگان دیروز -/ در کوچه‌ها رها/ و در جوال شترها/ خاک خرابه‌های دارا/ دست بریده شاپور/ و بیستون مکتوب/ در سامسونیت قاچاقچی‌ها/ (استخر و شوش هم/ در برگ کوچک «چکی» فکس شده به/ (آن طرف دنیا)/ «آه ای اهورا!»/ ایمن بدار سرزمین مرا از دروغ!» (همان، ۱۳۲۲-۱۳۲۳).

زمین، پوسیده، مسموم از زباله‌های کیهانی - پوسیده و مکان امنی نیست./ اقاقی‌ها به قایق

خمپاره، خودخواسته به تبعید می‌روند/ و باغ‌ها و تالارهای متروکشان/ ویرانه‌های باستانی عصر دور «سبزینه» اند - سبزینه این عتیقه کمیاب که امروز/ مثل دلار و مارک در غرفه‌ها و پیاده‌روها قاچاق می‌شود. (همان، ۱۳۲۷)

از تمام کوچه‌ها که برگردی/ به میدانی روشن خواهی رسید/ با قاچاق‌چی‌هایی/ که جمجمه و ماه/ و سر در شهرها، در ساک‌ها به قایق‌ها می‌برند/ از بندرهای ما. (همان، ۱۷۷۲)

۴. سردرگمی انسان در شهر - جهان - معاصر؛ تعویض آزادی و یله‌گی انسان در برابر صنعت که چون مانعی برای انسان است.

در شعر آن غریب مغرور... آتشی سردرگمی انسان را در رودرویی مدرنیسم و عوارض مشخص کرده است. بین تصاویر آن در محور عمودی هماهنگی وجود دارد. در شعر گذشته فارسی، تصاویر یک منظومه در هر بیت برای خود مستقل بود و غالباً به تصاویر بیت دیگر ربطی نداشت. در برخی موارد، تصاویر همچون لایه‌های بر روی هم انباشته‌ای بود که هیچ هماهنگی بین آنها نبود. شفيعی کدکنی در این باره می‌گوید: «بررسی شعر فارسی به روشنی نشان می‌دهد که محور عمودی خیال، همواره ضعیف و دور از خلق و ابداع بوده است و در عوض شاعران تا توانسته‌اند در محور افقی خیال تصویرهای تازه به وجود آورده‌اند.» (شفيعی کدکنی، صور خیال در شعر فارسی ۱۷۰)؛ اما در شعر معاصر، سیر احساسات و عواطف شاعر همانند سیر تکاملی یک گیاه از زمان کاشت دانه تا گل-دادن آن است. تصاویر از یک سو هماهنگ با مراحل سیر احساسات و عواطف و از سوی دیگر هماهنگ با یکدیگر ایجاد می‌شود. در شعر معاصر هر تصویر، مکمل تصویر پیشین است و جمع تصاویر مانند نقش کامل قالبی است که از مجموع نقش‌های کوچک و جزئی شکل می‌گیرد. این شعر آتشی گویای این مطلب است:

باز آن غریب مغرور/ در این غروب پرغوغا/ با اسب در خیابان‌های پره‌ای و هوی شهر/ پیدا شد./ در

چاراره - باز/ از چراغ قرمز/ بگذشت/ و اسبش/ از سوت پاسبان/ و بوق پردوام ماشین‌ها/ رم کرد./ او/ مغرور/ در رکاب/ پای افشرد... اسبش به بوی خصمی نامریی/ سم کوبید/ و سوی اسب یال افشان تندیش/ شیهه کشید. (آتشی، مجموعه اشعار ۱۷۹-۱۸۱)

میوه خونین نخلی تشنه و مسموم، استعاره از شخص شاعر و اشاره به گرفتاری‌های دل وحشی و آزاد در بند شهر و زندگی غریب در آن است. (رک، تمیمی: پلنگ دره دیزاشکن ۲۹۲):

دل، اکنون کهنه‌سندان هزارآهنگر نفرت/ دل، اکنون میوه خونین نخلی تشنه و مسموم/ بلی، دل دیگر آن دل نیست. (آتشی: مجموعه اشعار ۳۴۱)

دور از نزاکت بودن و همچنین اختلال در نظم امور که لاشه درهم پاشیده شاعر در پیش پای رهگذران ایجاد می‌کند، از نمونه طنزهای سیاه در شعر رحمانی است. او اعتراض خود را به نظم و قانون جدید چنین بیان داشته است:

و فکر می‌کنم/ که لاشه پاشیده و کثیف/ در پیش پای رهگذران، نیست/ چیزی جز اختلال/ در نظم، در امور/ از این گذشته دور از نزاکت است/ قانون در این میان/ تکلیف خویش را به صراحت ابراز کرده است/ هم شهر زشت می‌شود/ هم سد معبر است (رحمانی: مجموعه اشعار ۲۸۹)

۴.۱. حس تلخی که انسان معاصر در شهر پیدا می‌کند و عواطف خود را از دست رفته می‌انگارد. در ایوان کوچک ما، نام شعری از مشیری است. (رک، مشیری: بازتاب نفس صبحدمان ۳۸۲-۳۸۵) وی این شعر را برای دخترش، «بهار»، وقتی که هفت ساله بود، سروده است. احساس تلخ شاعری را بیان می‌کند که زندگی شهرنشینی، محیطی آکنده از دود، آهن و سیمان «چیزی» را در وجود او گم کرده است. این مرگ فاجعه‌آمیز است. نه تنها برای نویسنده و شاعر و هر هنرمند دیگری؛ بلکه برای هر انسانی که بعد از انقلاب صنعتی از سرشت طبیعت‌گرای خود دور شده

است و آن را گم کرده است. (شاکری یکتا: آسمانی تر
از نام خورشید ۱/۲۷۸)

منوچهر آتشی در تقابلی دوگانه، تهران را نماد شهر
قرار داده است. وی در این نوع اظهار نظرها از کاراکترها
و شخصیت‌های تاریخی - فرهنگی - سیاسی که
نامشان بر دیوارهای شهر حک شده است، کمک
می‌گیرد و به صورت دیالوگ و گفتگوی دوجانبه
درد و تلخی موجود را بیان می‌کند. شخصیت‌های
این دیالوگ‌ها زنده‌اند و به مسایل موجود واکنش
نشان می‌دهند. او وضعیت دردناک تهران را این‌گونه
تصویرسازی کرده است:

ناصر خسرو/ در خیابان خود به تحیر پرسیه می‌زند/ و
به کسانی که کنارش می‌گذرند و آهسته می‌گویند/
«کس/ «کوکایین/ «داروهای تک‌نسخه. / «وایگر هم
داریم/ «و ... تا دلت بخواهد! ...»/ ناصر خسرو غضبناک
و سپس آرام می‌شود/ «عقل» دارم/ دارویی گران؛
اما شفافبخش/ من آنها را از دره‌های یمگان چیده‌ام/
از علف‌هایی که سال‌ها/ به جای نان خوردم/
تا کشف بزرگم را/ آشکارا نکنم برای قاتلانم/ و
دوره گرد مسخره‌ای/ - بلندتر از معمول آن خطه زیر
گوشش می‌گوید به مسخره: / «کپسولی از آن بساز
و زیر زبانت/ بگذار! / مردم امروز عقیم شده‌اند/ -
از همه چیز! / و جز «کس» و «وایگر» و ... چیزی
بیدار نمی‌کند آن را در آنها/ ناصر خسرو غضبناک و
ناآرام فریاد می‌زند/ «کدام حرام‌زاده نام این خیابان
منحصر را به نام نامی من کرده؟ / من که حجت‌م
از قدیسان شما/ و داعی شمایم به شفا/ - و خدا؟»/
دلک دوره گرد دومی/ قاه‌قاه می‌خندد: / «عجب
عقل فروشی! که چنین به تأمل سخن می‌گوید! /
آنها که گفتم همه را/ در استکانی B Complex حل
کن/ و بر همه جای بمال/ و یک راست برو به مرکز
شهرک غرب/ (به تاکسی نگویی شهرک قدس! / آنها
هنوز این نام را ملکه ذهن نکرده‌اند) / بر! / آنجا بر
سکوه‌های در خانه‌های مجلل/ کسانی نشسته‌اند/
که با مخنشان نیز هم‌بالین می‌شوند/ (کلمه رمز:
«سی هزار پشت سبز» / - یک وقت با طوطی عوضی

نگیری!؟) / ناصر خسرو می‌نویسد: به حجاز رسیدم.
به حرم بزرگ/ سنگ‌ها از رخام بود/ و ستون‌ها
شش‌گوش هر کدام/ با قرنیس‌ها/ و مزین به ترمه‌های
کرمانی/ و در گورستان مکه/ خرمای بسم خیرات
می‌کردند/ - در طبق طبی/ و باز می‌نویسد: از
عبادان از طریق سیراف و لیان/ به راه کرمان افتادم/
برجی از چشم دیدم، و در میدان، غریب باورم/ و
دختری کور که به من گفت: / تعجب مکن/ این
برج در آینده تو نباشد/ در جشن پیروزی مخنث
قجری/ بر زیباترین و شجاع‌ترین مرد جهان/ و ناصر
خسرو پرسید: / چشم تو پس؟ / دختر کور گفت:
آن بالاترین چکاد، بر چکاد برج/ چشم من است/ از
همان زمان/ خیره به راه بازگشت تو/ ناصر خسرو
سپس می‌نویسد: / به شهری رسیدم که می‌گفتند:
فقط پنج ثانیه، از ساعت پنج صبح، طول کشید
آنگاه/ با کولبار ارگش بر پشت/ به زیارت آنهایتا در
کنگاور شتافت. / پیرمردی یک چشم گفت: / غضب
شدیم! / زیرا که امسال/ خرما و نارنگی مان را/ حاضر
نشدیدم به سلف‌خران مفت کنیم/ این است که شد/
حلوای ختم کودکان و بیوه‌مان. / ناصر خسرو در آخر
می‌نویسد: / هوا به شکل گوگرد احمر بود/ و من
به شکل روشنفکری احمق/ - از قرن بیست و یکم/
نشان «حجتی» ام را به میاندابی انداختم/ استرم
را در باغ نارنگی رها کردم/ و با وانتی کرایه‌ای/ به
یمگان برگشتم/ تا برگ سفرنامه‌ام را در آتش اندازم
و از نو ... همین هم/ انگیزه دیگر شد که دیگر/ از او
سخن نگویند

و مردمان/ گنجشک شوند همه/ به سجده بر مهر
دانه‌های ارزن ارزان. (آتشی: مجموعه اشعار ۱۹۳۸ -
۱۹۴۲)

در مقدمه گفتیم که تاریخ معاصر ایران از
پرجنب و جوش‌ترین و متلاطم‌ترین دوره‌های
تاریخی است. از لحاظ سیاسی، اجتماعی، فرهنگی،
اقتصادی بارهای سنگینی را به دوش می‌کشیده
است. هنرمندان و شاعران در این برهه‌ها که
می‌زیسته‌اند به مسایل موجود واکنش نشان

مدیریت شهری

فصلنامه مدیریت شهری
Urban Management
شماره ۳۸ بهار ۹۴
No.38 Spring 2015

۳۴۱

می داده‌اند. بدبختی، فشار، ناتوانی، گرسنگی و تمام چیزهایی که آزادی و شرف انسانی را نادیده می‌گرفت، بر تمام اقشار جامعه سنگینی می‌کرد. شاعران معاصر این واقعیت‌های تلخ جامعه را در قالب ایماژهای کلامی ریختند تا بتوانند در فضای اختناق جامعه سخن بگویند. گاهی سخنشان به صراحت است و گاهی در هاله‌ای از ابهام هنری. «شهر» مرکز ثقل تقریباً تمام این نظریه-هاست. نماد و هیئت ایران است. البته ممکن است شهر تهران، شیراز، تبریز، اصفهان و یا مراکز دیگری که مدار و مرکز تحولات و جنب و جوش‌های سیاسی بود. - هنگام توضیح متن شعر مشخص می‌شود. - البته «شهر» فقط به این موارد ختم نمی‌شود؛ بلکه محمل بسیاری دیگر از مسایل است.

۱. شهرهایی که نماد خواسته‌ها، آمال و آرزوهای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و هرچیز دیگر انسان - شاعر - که در نماد «شهر» متجلی شده است. البته این نماد می‌تواند مأخوذ از واقعیت باشد، یعنی واقعاً در ساختار و پیکره شهر چنین چیزهایی حاکم و جاری بود و هم می‌تواند نماد مأخوذ از ذهن شاعر باشد که آن را در پیکره «شهر» ظاهر ساخته است.

برخی انتقادهایی که در قالب «شهر» بیان شده‌اند، به جزئیات شهر مربوط می‌شوند. از نظر ادبی به اینها مجاز کل و جزء گفته می‌شود.

از شهر سرد نام یکی از شعرهای شاملو است. (رک، شاملو: مجموعه آثار ۳۸۲-۳۸۴) در این شعر نیز شاملو به انتقاد از دوستان و اطرافیان، همچنین اجتماعی که در آن زندگی می‌کند پرداخته و نارضایتی خود را از آنان اعلام داشته است. محمد مختاری، درباره «شهر تاریک» در شعر «از شهر سرد ...» شاملو می‌نویسد: «در این شهر تاریک چه کسانی سکنی دارند؟ آنان یا دیگران یا به هرنامی خوانده شوند، کیانند؟ آیا همه بداندیشان و دشمنانند؟ یا ممکن است که انسان‌های عادی «قطعنامه» و قهرمانان به گوشه خزیده اکنون نیز در آن حضور

داشته باشند؟ این همان شهر است که خود در آن زندگی را دریافته و شعر زندگی را با آحاد آن سروده است؛ اما اکنون دیگر در آن خانه زندگی نمی‌کند. جزیره‌ای در دریای تاریکی و تباهی، همچنان که پیش از شکست، عظمت قهرمانان در حکم چنین جزیره‌ای بود.» (مختاری: انسان در شعر معاصر ۳۳۴)

«شهر آشنا»، در این شعر، نماد محیط اجتماعی شاعر است. با توجه به مضمون این شعر، که انتقاد از ساکنان این شهر است، فضای شهر آشنا بسیار تیره و مرگ‌بار است. در این شعر، «سپیده‌دمان» حالت رمز به خود گرفته است. در این شعر، شاملو دو واقعه اجتماعی را که از نظرگاه او یکی رسیدن به آستانه پیروزی و سعادت و آزادی اجتماعی است و دیگری، تسلیم شدن و قبول شکست و گردن به ذلت و خواری نهادن، به کمک رمز «سپیده‌دمان» و زمینه مناسب با حضور آن به موجزترین صورت ترسیم کرده است. (رک، پورنامداریان: سفر در مه ۲۱۵)

«پستی و تاریکی» جاودانه، در این شعر، صفت سرزمین مردم ناآشنا است. این پستی حاصل طرز تفکر سیاه آن مردم است:

سپیده‌دمان را دیدم/ که بر گرده اسبی سرکش بر دروازه افق به انتظار ایستاده بود/ و آنگاه سپیده‌دمان را دیدم که نالان و نفس گرفته از مردمی که دیگر هوای سخن گفتن به سر نداشتند دیاری ناآشنا را راه می‌پرسید/ و در آن هنگام با خشمی پُرخروش به جانب شهر آشنا نگریست و سرزمین آنان را به پستی و تاریکی جاودانه دشنام گفت./ پدران از گورستان بازگشتند/ و زنان گرسنه بر بوریها خفته بودند/ کبوتری از برج کهنه به آسمان ناپیدا پَر کشید/ و مردی جنازه کودکی مرده‌زاد را بر درگاه تاریک نهاد./ ما دیگر به جانب شهر سرد باز نمی‌گردیم/ و من همه جهان را در پیراهن گرم تو خلاصه می‌کنم. (شاملو: مجموعه آثار ۳۸۳)

باز ما ماندیم و شهر بی تپش، در اندیشه اخوان

تعمیم تباهی به همگان است. زنده یاد محمد مختاری معتقد است: «این تعمیم تباهی همگان و همه چیز و استثنای یک ما و من معدود، در تمام آثار بعدی شاعر مشهود است و از همین راه است که کم کم مبارزه شکست خورده به دوران شکست و دوران شکست به دوران زندگی شکست و دوران زندگی شکست به کل جهان شکست آغاز می شود؛ اما یک «من» یا «ما» معین نیز جدا می ماند که با آن همه هم‌شکلی ابتذال دوفساد از در تعارض و گاه نیز از در ستیز درمی آید. من و مایی که از یک سو می توانست نمودار روح مطلق انسانی باشد و از سوی دیگر نشانه های داوری عقل کل مآبانه را داراست. بر همین منوال است که یک مقایسه نهایی میان این روح وارسته انسانی و دیگران رخ می نماید و در «من» یا «ما» متجلی می شود که هم شاعر است و هم مبارز، هم قهرمان است و هم نماد پایداری و ستم‌دیدگی، شرح مقاومت این خویشتن، در برابر در یوزگی، فرار، فریب، دروغ و ... دیگران آغاز می شود. در این تفاوت دیدگاه یک چشم‌به‌راه که آخرین حرفش ستون است و فرج، نمایان می گردد.» (مختاری: انسان در شعر معاصر ۴۶۴-۴۶۵):

باز ما ماندیم و شهر بی تپش / و آنچه کفتارست و گریگ و روبه‌ست / گاه می گویم فغانی برکشم / بازمی بینم صدایم کوتاه ست. (اخوان: آخر شاهنامه ۲۳)

۲.۱ ایران تحت سلطه

به سبب انقلاب مشروطه، کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و اتفاقات سرنوشت ساز سیاسی دیگر، ایران زمانی در تلاطم بود. پس از مشروطه، ایران به سبب سیاست حاکمان، رنگ آزادی را ندید. پس از کودتای ۲۸ مرداد نیز وضع بسیار فجیعی در ایران حاکم بود. هنرمندان معاصر این وضعیت ایران را در «شهر» جستجو کرده، نشان داده اند.

چنین اوضاعی زمینه ساز حذف و کنار گذاشتن انسانیت و در آمیختگی خشونت و رفتار انسان هاست. شاملو به این قوانین اعتراض کرده است:

در سیل عبوس بی توقف، در بستر شهر جای به جلو خزیده بود / فراموش شدگان از دریاچه و دشت و تپه سرازیر می شدند تا حقیقت بیمار را نجات بخشند و به یاد آوردن انسانیت را به فراموش کنندگان فرمان دهند. (شاملو: مجموعه آثار ۲۴۵)

در کوچه می بارد و در خانه گرما نیست / حقیقت از شهر زندگان گریخته است؛ من با تمام حماسه های ام به گورستان خواهم رفت ... / و تنها / چراکه / به راست راهی کدامین هم سفر اطمینان می توان داشت؟ (همان: ۲۹۹)

«غرفه های شهرداری»، در شبانه (عصر عظمت غول آسای عمارت ها ...)، اشاره است به زندان ها و اعدام ها. شاملو با کاربرد این عبارت به صورت طنز آمیز، شعر را به سمت طنز سیاسی - اجتماعی و نشان دادن فجایع موجود در جامعه کشانده است: وهم عظیم و اوج رسوایی نیست / سیاحتی ست با تلاش ها و دست و پا کردن ها / بر سر جایی بهتر: / از روتاق ماشین / چون کندن شو بهتر می شه دید / تا از تو غرفه های شهرداری ... (همان: ۵۱۸)

«مزار آباد شهر بی تپش»، کنایه از جامعه شاعر پس از کودتای ۲۸ مرداد است. (دستغیب: نگاهی به مهدی اخوان ثالث ۱۱۵):

در مزار آباد شهر بی تپش / وای جفدی هم نمی آید به گوش / دردمندان بی خروش و بی فغان / خشمناکان بی فغان و بی خروش (اخوان: آخر شاهنامه ۲۲)

۳. غربت و تنهایی انسان در جامعه و دوره معاصر

شاعران معاصر مانند شاملو، اخوان، سپهری، فروغ، هریک از آمال و اندیشه های خاصی برخوردار بودند. بدیهی است که هریک بنا به مشرب خود، غم تنهاییشان را در جهان معاصر به تصویر کشیده اند. هنگام تحلیل اشعار آنان به این موارد برمی خوریم. «به باغ همسفران» نام شعری از سپهری است. (رک، سپهری: هشت کتاب ۳۹۴-۳۹۷) این تنها شعر سپهری است که ندایی از عشق زمینی، خواننده را یک باره از مقام ادراک و آگاهی نسبت به او، به جای دیگر می نشانند. به باغ همسفران، عاشقانه ای

پرزرفا از تعامل عاطفی و روانی شاعر و معشوق و نیاز وی به صراحت تکرار و حضور ایمنی‌بخش و تسلا‌دهنده معشوق است. این شعر از رابطه خاص عاطفی و مهرآمیز عمیق میان شاعر و معشوق حکایت می‌کند. عاشقانه‌ای که از نظام سنتی راز و نیاز در آن خبری نیست. رابطه، رابطه‌ای روانی است بر بستر مهر و عاطفه و معشوق (= زن)، موجودی است نه برآمده بر زیبایی‌های کلیشه‌ای، که انسانی با حجم عاطفی و کارمایه مهرورزی شگرف است. (رک، بهفر: معرفی و شناخت سهراب سپهری ۲۲۲)

این شعر از نمونه‌های است که در آن شاعر احساس غربت و تنهایی کرده است. سهراب خود را تنها و غریب می‌داند؛ حتی تنها تر از طعم تصنیفی که کوچه‌ها از درک آن عاجزند؛ اما در تنهایی سهراب عظمتی نهفته است. او تنهایی‌اش بیکران است و به همین دلیل است که عشق نیز با تمامی بیکرانی‌اش به تنهایی او هجوم آورده است:

... در ابعاد این عصر خاموش/ من از طعم تصنیف در متن ادراک یک کوچه تنهاترم/ بیا تا برایت بگویم چه اندازه تنهایی من بزرگ است. (سپهری: هشت کتاب ۳۹۵)

عصر خاموشی، قرن بیستم است که سپهری در آن احساس تنهایی می‌کند. او با تعبیر گوناگونی این تنهایی را به تصویر می‌کشد. طعم تصنیف در متن ادراک یک کوچه، تعبیر و تجسمی برای نشان دادن سپهری در این قرن است:

در این کوچه‌هایی که تاریخ هستند/ من از حاصل ضرب تردید و کبریت می‌ترسم/ من از سطح سیمانی قرن می‌ترسم/ بیا تا نترسم من از شهرهایی که خاک سیاشان چراگاه جرتقلیل است. (همان: ۳۹۶)

این بند تصویری خوفناک از قرن بیستم است که سهراب آن را به زیبایی به تصویر می‌کشد. سطح سیمانی قرن، چهره‌ای از عصر صنعت است. کوچه‌های تاریک، مکانی است که هیچ نور معرفت و شناختی در آن نیست. خاک سیاه، خاکی است که دور از سبزه و ترکیب یافته از دود و رنگ سیاه فلزات

است. سپهری در این فضای تاریک و ناهمگون، خود را تنها و غریب می‌بیند و از آن می‌ترسد. اکنون او از محبوب خود می‌خواهد که در این عصر او را تنها نگذارد و تا مرز بودن، وی را همراهی کند. تنهایی و غربت سهراب به این علت است که او هیچ‌نشانه‌ای از نور و روشنایی در کوچه‌ها نمی‌بیند و از محبوب می‌خواهد که او را لحظه‌ای در این شهرهای پر از دود و سیاهی نگذارد:

صدا کن مرا/ صدای تو خوب است/ صدای تو سبزینه آن گیاه عجیبی است/ که در انتهای صمیمیت حزن می‌روید. (همان: ۳۹۴-۳۹۵)

«دیدار در شب» نام شعری از فروغ فرخزاد است. (رک، فروغ: دیوان اشعار ۳۷۷) شمیسا درباره این شعر می‌گوید: «دیدار در شب مثل اکثر شعرهای فروغ تنهایی انسان (و مخصوصاً زنی تنها) را در اجتماعی تباه نشان می‌دهد. شاعر که زنی آگاه و روشنفکر است می‌بیند و عذاب می‌کشد در این شعر مدرن، گفتگویی تکان‌دهنده بین شاعر و درون او جریان دارد. لحن شعر دردناک و غم‌زده است و فضای آن دیونوسزی و تاریک. این شعر روح دردمندی را که در درون فروغ این شاعر بزرگ به آهستگی نفس می‌کشید، به خوبی ترسیم کرده است.» (شمیسا: راهنمای ادبیات معاصر ۲۹۱)

دیدار در شب یکی از موثرترین و تکان‌دهنده‌ترین اشعار ادبیات فارسی است: نمونه کهن یا Prototype این گونه اشعار همان معراج‌نامه‌ها و سفرهای مینوی به جهان روح و دوزخ و بهشت، نظیر کمدی الهی دانتته و ارداویراف‌نامه ... است این مضمون در قرن معاصر تبدیل به سفر به شهرهای وهمی و گردش در خیابان‌های شبانه و مه‌آلود گردید.» (همان: نگاهی به فروغ ۱۸۸)

فروغ درباره این شعر گفته است: «من به قیافه آدم‌هایی که یک موقع ادعاهای وحشتناکی داشتند نگاه می‌کردم و پیش خود فکر می‌کردم اینکه جلوی من نشسته همان است که مثلاً هفت سال پیش نشسته بود؟ آیا اگر این، آن را ببیند، اصلاً

می‌شناسد؟ همه چیز وارونه شده بود. حتی خودم وارونه شده بودم. از یأس خودم بدم می‌آمد و تعجب می‌کردم این شعر نتیجهٔ دقت است. بعد از این شعر توانستم یک کمی خودم را درست کنم. در متن فکرها و عقیده‌هایم دست بردم و روی بعضی حالت‌های خودم خط قرمز کشیدم؛ اما دنیای بیرون هنوز همان شکل است، آنقدر وارونه است که نمی‌خواهم باورش کنم. من روی زبان این شعر هم کار کردم؛ اما با بعضی قسمت‌هایش هنوز موافق نیستم.» (جلالی: در غروبی ابدی ۱۸۰)

۴. **فساد و بدبختی‌های موجود در شهر** که برگرفته از اختناق سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و مأخوذ از فساد سیاسی است.

در شعر رحمانی، شهردار، نماد حاکمان فاسد جامعه است. در یکی از بخش‌های شعر «تبعید در چنبر زنجیر»، شهرداران، استعاره از ساواکیان است: شهرداران کفن رسمی بر تن کردند/ هدیه‌شان؟/ قفل زرینی بود/ بوی/ نعش من و تو/ بوی نعش پدران و پسران از پس در می‌آمد/ شهرداران گفتند:/ نسل در تکوین است/ نعش‌ها نعره کشیدند: فریب است فریب/ مرگ در تمرین است! (رحمانی: مجموعه اشعار ۲۷۱)

با تحلیل شعر معاصر، مشخص می‌شود که شهر دارای کاراکتر و شخصیت خاصی است. هر یک از شاعران بنا به مشرب خود، تعریف خاصی از آن داده و نظریات خود را در آن ریخته‌اند. شهر هم بار سیاسی دارد؛ هم بار فرهنگی و هم بار اجتماعی. هنرمندان بی قانونی، آشوب، درهم ریختگی، فقر، فحشا، و تمام ناملایماتش را دیده، در قالب ایماژها، تصویرها و نمادهای شعر نشان داده‌اند.

شهر فقط در این موارد خلاصه نمی‌شود. بحث آرمانشهر و مدینهٔ فاضله و غم غربت نیز در آن پی ریزی شده است. در فرصت‌های آینده درخصوص آنها نیز بحث خواهد شد.

منابع و ماخذ

آثسی، منوچهر (۱۳۷۶) مجموعه اشعار، تهران، نگاه.

اخوان ثالث، مهدی (۱۳۸۵) آخر شاهنامه، تهران، زمستان.

_____ (۱۳۸۶) ارغنون، تهران، زمستان.

_____ (۱۳۸۶) از این اوستا، تهران، زمستان.

_____ (۱۳۷۱) تو را ای کهن بوم و بر دوست دارم، تهران، مروارید.

_____ (۱۳۸۵) زمستان، تهران، زمستان.

_____ (۱۳۸۵) سه کتاب، مجموعهٔ در حیاط کوچک پاییز، در زندان؛ زندگی می‌گوید، اما باز باید زیست...؛ دوزخ، اما سرد، تهران، زمستان. _____ (۱۳۸۵) سواحلی و خوزیات، تهران، زمستان.

پرهام، مهدی (۱۳۸۳) امید در کام نومیدی، تهران، آبی.

پورنامداریان، تقی (۱۳۷۴) سفر در مه (تأملی در شعر شاملو)، تهران، نوروز.

تیمیمی، فرخ (۱۳۷۷) پلنگ درهٔ دیزاشکن، تهران، ثالث.

توللی، فریدون (۱۳۲۹) رها، شیراز، (بی‌نا).

جلالی، بهروز (۱۳۷۶) در غروبی ابدی، تهران، مروارید.

رحمانی، نصرت (۱۳۸۵) مجموعه اشعار، تهران، نگاه. رشیدیان، بهزاد (۱۳۷۰) بینش اساطیری در شعر معاصر فارسی، تهران، گستره.

سپهری، پری‌دخت (۱۳۷۵) سهراب، مرغ مهاجر، تهران، طهوری.

سپهری، سهراب (۱۳۸۰) هشت کتاب، تهران، طهوری.

شاکری یکتا، محمدعلی (۱۳۸۴) آسمانی‌تر از نام خورشید، تهران، ثالث.

شاملو، احمد (۱۳۸۰) مجموعه آثار، تهران، نگاه.

شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۶) آینه‌ای برای صداها، تهران، سخن.

_____ (۱۳۶۶) صور خیال در شعر فارسی، تهران، آگه.

مدیریت شهری

فصلنامه مدیریت شهری
Urban Management
شماره ۳۸ بهار ۹۴
No.38 Spring 2015

۳۴۵

_____ (۱۳۷۶) هزارهٔ دوم آهوی

کوهی، تهران، سخن.

شمیسا، سیروس (۱۳۸۳) راهنمای ادبیات معاصر،
تهران، میترا.

_____ (۱۳۷۰) نگاهی به فروغ، تهران،

مروارید.

فرخزاد، فروغ. (۱۳۷۹) دیوان اشعار، به کوشش
بهروز جلالی، تهران، مروارید.

کسرابی، سیاوش (۱۳۸۶) مجموعه شعرها، تهران،
کتاب نادر.

مختاری، محمد (۱۳۷۲) انسان در شعر معاصر،
تهران، توس.

مرادی کوچی، شهناز (۱۳۷۹) شناختنامهٔ فروغ
فرخزاد، تهران، قطره.

مشیری، فریدون (۱۳۸۶) بازتاب نفس صبحدمان،
تهران، چشمه.

مصاحب، غلامحسین (۱۳۸۰) دایرةالمعارف فارسی،
تهران، خوارزمی.

مدیریت شهری

فصلنامه مدیریت شهری
Urban Management

شماره ۳۸ بهار ۹۴

No.38 Spring 2015

■ ۳۴۶ ■

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی